

ایران - پی‌اچ‌ا

رزمایش نیروهای مشترک سپاه روز گذشته پایان یافت

صیانت از امنیت ملی

گزارشی تصویری از رزمایش پیامبر اعظم(ص) ۱۷ قدرت‌نمایی در کرانه‌های آبی میهن

صفحه ۱۵

صفحه ۱۴



مصاحبه کمتر دیده شده

از سر لشکر اسماعیل قآنی

فرمانده وقت لشکر امام رضا(ع) در عملیات کربلای ۴:

عبور از اروند بادیست‌های خالی

جمعی از رزمندگان عواص پیش از شروع عملیات کربلای ۴

عملیات کربلای چهار در سوم دی ماه سال ۱۳۶۵ آغاز شد اما بعد از ۲۴ ساعت، حمله رزمندگان ایرانی به ناگاه لورفت و نزدیک به هزار تن از نیروهای انقلاب به فیض شهادت نائل آمدند. اگرچه پیروزی در عملیات کربلای پنج در کمتر از سه هفته پس از این عملیات توانست روحیه جبهه‌ها را بازیابی کند اما حرف و حدیث‌ها درباره چرایی لورفتن عملیات ونحوه مدیریت آن تا سال‌ها باقی ماند. متن پیش رو مصاحبه‌ای کمتر دیده شده و تنها مصاحبه با سرلشکر حاج اسماعیل قآنی فرمانده وقت لشکر امام رضا(ع) در عملیات کربلای چهار و فرمانده کنونی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که به واگویی ابعاد مختلف این عملیات می‌پردازد. «ایران» به بهانه سی و پنجمین سالگرد شهادت شهدای این عملیات، این مطلب را که بخشی از یک مصاحبه تفصیلی است، بازنشر می‌کند.

■ یعنی‌ها که در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ به کشورمان حمله کردند، برنامه‌ریزی کرده بودند سه روزه، هفت روزه و یک ماهه مناطق زیادی از کشورمان را بگیرند، اما با مقاومت از سوی ایران مجبور شدند استراتژی‌های جنگی‌شان را در همان هفته اول جنگ تغییر بدهند. شما به عنوان یکی از فرماندهان و سرداران دفاع مقدس راجع به استراتژی رژیم بعث عراق در جنگ توضیحاتی بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحیم، در ابتدا از همه شهدای عالی‌مقامی یاد کنیم که در دوره دفاع مقدس علمدار عزت و سربلندی شور و جلودار دفاع همه‌جانبه از این مرز و بوم بودند و راه مقاومت مبتنی بر میانی اعتقادی اسلام را به همه آموختند.

موضوع جنگ زوایای مختلفی دارد و هر یک از ما از زاویه دید خودمان بدان می‌پردازیم و از منظر خودمان راجع به سؤالاتی که در خصوص جنگ مطرح می‌شود، مطالبی به ذهن‌مان می‌رسد و عرض می‌کنیم.

در پاسخ به سؤالی که فرمودید، جنگ بر ما در شرایطی تحمیل شد که آمادگی ورود به آن را نداشتیم. معمولاً این‌طور است که کسانی که جنگ را در دنیا راه می‌اندازند، همان‌ها دیکته می‌کنند چگونه جنگید تا از نتیجه دو قضیه در کنار هم سودهای مختلفی عایدشان می‌شود. یکی فروش سلاح و کسب منافع اقتصادی و دیگری سود سیاسی و توسعه‌طلبی‌هایی که مد نظرشان هست. امریکایی‌ها جنگ را به واسطه صدام به ما تحمیل کردند، اما موفق نشدند چگونه جنگیدن را به ما تحمیل کنند. رمز اینکه برخلاف محاسباتشان نتوانستند موفقیتی به دست بیاورند و دوره دفاع مقدس هشت سال طول کشید، این بود که

نتوانستند چگونه جنگیدن را به ما تحمیل کنند. آن‌ها جنگ را با ما براساس محاسبات متعارف مادی و نظامی شروع کردند، اما ما در حالی وارد میدان جنگ شدیم که صرفاً به محاسبات متعارف نظامی تکیه نداشتیم. امام عظیم‌الشانمان به ما آموخت عواملی غیر از محاسبات متعارف مادی و نظامی را هم در نظر بگیریم و از آن‌ها استفاده کنیم. لذا آن‌ها در محاسبات متعارف همه عوامل مؤثر در قدرت نظامی را خوب برآورد کرده بودند، مثلاً چقدر نیرو داریم؟ چقدر آموزش دیدیم؟ چقدر سلاح، امکانات یا بودجه داریم؟ حتی عوامل غیرمادی نظیر آموزش، روحیه و رفاه را هم حساب می‌کردند، اما عوامل دیگری بود که ما از آن‌ها به خوبی استفاده کردیم اما در

سیستم محاسباتی دشمن جایگاهی نداشت؛ بنابراین نمی‌توانستند در محاسبات‌شان بیاورند. مثلاً یک عامل بسیار تعیین‌کننده نگاه تکلیف‌مدارانه به جنگ بود و مردم ما از درون شهرها گرفته تا خطوط مقدم، چون امام عظیم‌الشان، ولی امر، ولی فقیه و مرجع تقلیدمان ایناگران‌ه دفاع کردند و جنگیدند. چنین نگاه تکلیف‌مدارانه‌ای در محاسبات آنها جایی نداشت. جایگاه ارزشی که ما برای ولی امر قائل بودیم و نیز ولایت‌پذیری، قدرت معنوی،

توسل به ائمه معصومین(ع) و توکل به خداوند تبارک و تعالی در محاسبات‌شان نمی‌آمد. حال آنکه برای ما که وارد یک جنگ کاملاً نابرابر شده بودیم، این‌ها جزو ارکان تصمیم‌گیری همه عوامل از یک رزمنده گرفته تا در سطوح بالاتر

فرماندهان و تصمیم‌گیرندگان جنگ بود. چون عواملی داشتیم که با عدد و رقم و در ماشین محاسباتی دشمن قابل محاسبه نبودند. لذا آن‌ها همه ظرفیت‌های نظامی ما را حساب می‌کردند و بر همین اساس هم حرف‌شان درست بود و این جنگ چند روزه با موفقیت آن‌ها تمام می‌شد، اما این‌طور نشد. حرف در این زمینه زیاد است، اما ریشه اصلی‌اش این است که ماشین محاسباتی دشمن نمی‌توانست همه عوامل قدرت ما را محاسبه کند. بنابراین وقتی به میدان می‌آمدند می‌دیدند نفرات، آموزش و تعداد سلاح دقیقاً طبق برآوردهای آنهاست و آنها هم براساس همان محاسبات پای کار می‌آمدند، ولی یکمرتبه می‌دیدند خروجی‌اش چیز دیگری است. چرا؟ چون آن رزمنده بسیجی آمده بود تکلیف الهی‌اش را انجام بدهد، پس وقت و بی‌وقت، شب و روز یا خستگی نمی‌شناخت. برای همین صحنه نبرد تغییر می‌کرد. کارش که گیر می‌کرد و از نظر عرف متداول نظامی به بن‌بست می‌رسید، با یک امیدواری به راهی که علی‌الظاهر بسته بود نگاه می‌کرد که این خط و جبهه امام‌زمان(سلام‌الله علیه) و تکلیف، جنگیدن در این جبهه است. می‌ایستاد و در راهی که برای همه بن‌بست بود راهی می‌گشود. آنچه می‌گویم صرفاً از منظر اعتقادی نیست، شروعهش اعتقادی بود، ولی بعد بردی ما که در جنگ بودیم تجربه شد و دیدیم چطور راه بسته باز می‌شد. این قضیه را در عملیات عین حال که خوب محاسبه کرده بود از آن آسیب دید. نمی‌توانیم بگوییم دشمن محاسبه شده جنگ با ما را شروع کرد. آن‌ها درست محاسبه کردند، منتها ماشین محاسبه آن‌ها بعضی از عوامل قدرت ما را - که عرض کردم - نمی‌توانست محاسبه کند، لذا کم آوردند.

■ ضعف محاسبه دشمن فقط محدود به عراق نیست؛ امریکا و همه کشورهای را که حامی صدام بودند، شامل می‌شود. آیا همین‌طور است؟ اصلاً ماشین محاسبه این چیزها هنوز برای قدرت‌های مادی درست نشده است، چون آن‌ها ظرفیت محاسبه این‌ها را ندارند و وقتی

هم می‌خواهند وارد قضیه شوند، ابزار مادی وارد مسائلی که بدان‌ها معتقدیم می‌شوند. اعتقادمان به وجود مبارک امام زمان(سلام‌الله علیه) و حکومت جهانی ایشان است و این یک اعتقاد و باور فراگیر است می‌رسید، با یک امیدواری به راهی که علی‌الظاهر بسته بود نگاه می‌کرد که این خط و جبهه امام‌زمان(سلام‌الله علیه) و تکلیف، جنگیدن در این جبهه است. می‌ایستاد و در راهی که برای همه بن‌بست بود راهی می‌گشود. آنچه می‌گویم صرفاً از منظر اعتقادی نیست، شروعهش اعتقادی بود، ولی تجربه شد و دیدیم چطور راه بسته باز می‌شد. این قضیه را در عملیات عین حال که خوب محاسبه کرده بود از آن آسیب دید. نمی‌توانیم بگوییم دشمن محاسبه شده جنگ با ما را شروع کرد. آن‌ها درست محاسبه کردند، منتها ماشین محاسبه آن‌ها بعضی از عوامل قدرت ما را - که عرض کردم - نمی‌توانست محاسبه کند، لذا کم آوردند.

هم می‌خواهند وارد قضیه شوند، ابزار مادی وارد مسائلی که بدان‌ها معتقدیم می‌شوند. اعتقادمان به وجود مبارک امام زمان(سلام‌الله علیه) و حکومت جهانی ایشان است و این یک اعتقاد و باور فراگیر است می‌رسید، با یک امیدواری به راهی که علی‌الظاهر بسته بود نگاه می‌کرد که این خط و جبهه امام‌زمان(سلام‌الله علیه) و تکلیف، جنگیدن در این جبهه است. می‌ایستاد و در راهی که برای همه بن‌بست بود راهی می‌گشود. آنچه می‌گویم صرفاً از منظر اعتقادی نیست، شروعهش اعتقادی بود، ولی تجربه شد و دیدیم چطور راه بسته باز می‌شد. این قضیه را در عملیات عین حال که خوب محاسبه کرده بود از آن آسیب دید. نمی‌توانیم بگوییم دشمن محاسبه شده جنگ با ما را شروع کرد. آن‌ها درست محاسبه کردند، منتها ماشین محاسبه آن‌ها بعضی از عوامل قدرت ما را - که عرض کردم - نمی‌توانست محاسبه کند، لذا کم آوردند.

■ ضعف محاسبه دشمن فقط محدود به عراق نیست؛ امریکا و همه کشورهای را که حامی صدام بودند، شامل می‌شود. آیا همین‌طور است؟ اصلاً ماشین محاسبه این چیزها هنوز برای قدرت‌های مادی درست نشده است، چون آن‌ها ظرفیت محاسبه این‌ها را ندارند و وقتی

اما واقعاً این چیزها را بلد نبودیم و خوب درک نمی‌کردیم. اساس این کار وجود مبارک امام‌مان بود. امام اول این راه را نشان دادند، منتها در کشور ما حسن بزرگ این بود که مردم صادقانه و خالصانه برای خدا. همان‌طور که امام می‌خواست- ایشان را هم‌راهی کردند. امام صادقانه به آنها راه را نشان می‌داد و آنها هم می‌رویم و تا الان موفق بودیم و بعد از این هم بدون تردید موفقیم.

■ یکی از عوامل موفقیت ما حضور فرماندهان جوانی بود که درس جنگ را در خود جنگ یاد گرفتند. در این باره هم صحبتی بفرمایید.

به نظرم خیلی زود به انتهای ماجرا رفتید. اول کار، این فرماندهان این چیزها را بلد نبودند. ما بچه مسلمان، بچه شیعه و بزرگ‌شده پای منبر، مسائل دینی و جلسات قرآن بودیم،

این کار را امضا و پشتیبانی می‌کردند و جرات پیدا می‌کردیم بچه‌های مردم را برداریم و پیش برویم. فرماندهان جلودار جرات می‌یافتند اقدام کنند و این همه جمعیت را بردارند و پیش بروند. از همان لحظه اولی که پا به جبهه می‌گذاشتیم درست است فرمانده داشتیم و آنجا را اداره می‌کرد، ولی فرمانده به اعتبار چه چیزی بسیجی‌ها را برمی‌داشت و می‌برد؟ به اعتباری که امام به او داده بودند. بسیجی به چه اعتباری حرف ما را گوش می‌کرد؟ رزمنده بسیجی می‌دید تیر مثل باران دارد می‌ریزد، ولی وقتی به او می‌گفتید برو، تردید نمی‌کرد و می‌رفت. او به اعتبار اینکه ما در سلسله مراتبی داریم حرف امام را می‌نیزیم حرف‌مان را گوش می‌کرد، و الا مستقلاً خودمان چیزی نداشتیم و همه اعتبارمان به وجود مبارک حضرت امام(ره) بود. چنین نظامی در هیچ یک از ارتش‌های دنیا حاکم نیست. این از همان عوامل غیرقابل محاسبه سیستم محاسباتی اینها ظرفیت این مردم صادقانه و خالصانه برای خدا. همان‌طور که امام می‌خواست- ایشان را هم‌راهی کردند. امام صادقانه به آنها راه را نشان می‌داد و آنها هم می‌رویم و تا الان موفق بودیم و بعد از این هم بدون تردید موفقیم.

■ یکی از عوامل موفقیت ما حضور فرماندهان جوانی بود که درس جنگ را در خود جنگ یاد گرفتند. در این باره هم صحبتی بفرمایید.

به نظرم خیلی زود به انتهای ماجرا رفتید. اول کار، این فرماندهان این چیزها را بلد نبودند. ما بچه مسلمان، بچه شیعه و بزرگ‌شده پای منبر، مسائل دینی و جلسات قرآن بودیم،

زمان انقلاب جوان ۲۰ ساله‌ای بودم و مثل بقیه مردم در آن حضور داشتم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی طبعاً علاقه‌مند بودم در فضایی باشم و کارهایی انجام دهم که رابطه مستقیمی با انقلاب دارد. از اواخر سال ۵۸ بحث ورودم به سپاه مطرح شد.

■ اشاره کنید.

بله، آن زمان آموزش‌های سپاه عمدتاً در استان‌ها برگزار می‌شد و موارد معدودی هم از استان‌ها برای آموزش ابتدایی ورود به سپاه به تهران می‌آمدند. اوایل سال ۵۹ با جمعی از دوستان برای آموزش به تهران آمدم.

■ ادامه در صفحه ۱۶